

تبیین سیاست خارجی کانادا در دوره نخست‌وزیری هارپر (۲۰۱۵-۲۰۰۶)

طه اکرمی^۱

چکیده

پس از سال ۲۰۰۶ و به روی کار آمدن دولت محافظه‌کار هارپر، سیاست خارجی کانادا تغییر جهت داده و کمتر به‌عنوان حافظ صلح در عرصه بین‌المللی حاضر شده است. همچنین تمایل به ارتباط با آسیا و دفاع از اسرائیل نیز از اولویت‌های سیاست خارجی کانادا در این دوره بوده است. این مقاله، در پی پاسخ به عوامل تأثیرگذار بر سیاست خارجی کانادا در بازه زمانی ۲۰۰۶ تا ۲۰۱۵ می‌باشد. در این راستا، در چهارچوب مدل پیوستگی روزنا، منابع و عوامل مؤثر در تغییر جهت گیری سیاست خارجی دولت هارپر مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرند. این مقاله با بررسی منابع پنج‌گانه پیش‌نظریه روزنا به این نتیجه می‌رسد که عامل "فرد" مهم‌ترین تأثیر را نسبت به سایر عوامل (نقش، حکومت، جامعه و محیط بین‌الملل) در اتخاذ سیاست خارجی کشور کانادا ایفا کرده است.

واژگان کلیدی: سیاست خارجی کانادا، مدل پیوستگی روزنا، هارپر، کشور حافظ صلح.

۱- دانشجوی دکتری مطالعات منطقه‌ای دانشگاه تهران، نویسنده مسئول: tahaakrami@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۶/۱۵

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۲/۲۳

Explanation of Canadian Foreign Policy under Harper Premiership (2006-2015)

Taha Akrami²

Ph.D. of Regional studies

Abstract

In 2006, when the Harper conservative government took office, the Canadian foreign policy changed its path and was less frequently appeared in the international arena as a peace keeper. Also Canadian has been keen to protect Israel. This article tries to find out the influential sources in the Canadian foreign policy. To this aim, using James Rosenau Continuity Model, the sources and influential factors affecting the change in Harper's conservative government foreign policy orientation will be investigated. By using the 5 sources of Rosenau pre-theory, this article concludes that the element of *Individual* has the most important effect on the Canadian foreign policy making.

Keywords: Foreign policy, Continuity model, Harper, Peace keeping country.

مقدمه

کانادا در اواخر قرن پانزدهم میلادی کشف شد و از آن زمان، به مدت بیش از دو قرن، انگلیس و فرانسه برای تصاحب سرزمین‌های بیشتر، مشغول رقابت در این سرزمین پهناور بودند. این رقابت، منجر به جنگ‌هایی میان دو کشور استعمارگر شد که از سال ۱۶۸۹ میلادی نزدیک به ۷۵ سال طول کشید و در نهایت به شکست فرانسه منجر گردید. از اوایل قرن نوزدهم، به تدریج مبارزه آزادی‌خواهان برای استقلال کانادا آغاز شد و نهایتاً در اول ژوئیه سال ۱۸۶۷ م، این استقلال با حکومت فرمانداری کل در کانادا، تحقق یافت. این کشور، از جنوب و شمال غرب با آمریکا همسایه است که این همسایگی، منجر به روابط گسترده در حوزه‌های مختلف سیاسی، تجاری - اقتصادی و نظامی - امنیتی با این کشور شده است. سیاست خارجی کانادا در دوران جنگ سرد، به دلیل وجود تهدید شوروی و ضعف اقتصادی و نظامی بریتانیا، تحت تأثیر آمریکا بود. در فضای دوقطبی حاکم بر نظام بین‌الملل، دولت کانادا متمایل به گسترش روابط و همکاری نظامی و امنیتی با آمریکا شد؛ بنابراین سیاست خارجی کانادا در دوران جنگ سرد، تحت نفوذ آمریکا قرار داشت؛ اما پس از فروپاشی نظام دوقطبی، کانادا هزینه‌های نظامی خود را کاهش داد تا به وضعیت اقتصاد خود رسیدگی کند. با این حال، تلاش کرد تا از خود، یک کشور حافظ صلح برای جهانیان ترسیم نماید. اگرچه این امر، به معنای اتخاذ سیاستی مخالف آمریکا نبود؛ اما رهبران کانادا

² - Corresponding Author: tahaakrami@gmail.com

در دوران پس از جنگ سرد در مواردی، از جمله در جنگ عراق در سال ۲۰۰۳، از همراهی محض با آمریکا پرهیز کردند و در مواردی، تنش‌هایی هر چند جزئی نیز با آمریکا داشتند که این امر زمینه ناراحتی دولت آمریکا را نیز فراهم ساخت (PAQUIN, 2009). اما از سال ۲۰۰۶ که استیفن هارپر به نخست‌وزیری کانادا رسید، اقدامات مداخله‌جویانه کانادا در عرصه جهانی افزایش یافت که برای مثال می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: حضور نظامی در عراق، اوکراین، افغانستان؛ موضع‌گیری تند علیه روسیه پس از بحران کریمه؛ کاهش روابط دیپلماتیک و تعطیلی سفارت‌ها در کشورهای ایران، کامبوج، بوسنی و هرزگوین و زامبیا؛ به زیر سؤال بردن کارآمدی سازمان ملل خصوصاً پس از ناتوانی کانادا در ورود به شورای امنیت در سال ۲۰۱۰ و تقدیم این جایگاه به پرتغال؛ تغییر نقش کانادا از کشور حافظ صلح به کشوری مداخله‌کننده که ادعای رهبری این گونه مداخله‌ها را نیز دارد. کانادا از رتبه اول در نیروهای حافظ صلح در سال ۱۹۹۰ به رتبه ۶۸ در سال ۲۰۱۵ سقوط کرد؛ حمایت شدید از یهودیان و اسرائیل که پیامد آن اعمال تحریم‌هایی علیه گروه‌های مبارز فلسطینی نظیر حماس و همچنین قطع کمک سالیانه خود به سازمان ملل بابت حمایت از مهاجران و پناهندگان فلسطینی بود. حمایت از دولت‌های راست‌گرا و مخالفت با دولت‌های چپ‌گرا در آمریکای لاتین. به عنوان مثال می‌توان به دولت نظامی راست‌گرای هندوراس اشاره کرد که تحت لوای کانادا توانست انتخابات ساختگی خود را قانونی سازد. از موارد قابل توجهی که در دوره نخست‌وزیری هارپر اتفاق افتاد، پیشتازی کانادا در محکومیت ایران در مجامع جهانی و به‌ویژه در صدور قطعنامه‌های نقض حقوق بشر علیه ایران در سازمان ملل و همچنین تلاش بی‌وقفه این کشور برای انزوای ایران در عرصه بین‌المللی است که این قبیل اقدامات ضد ایرانی در دوره نخست‌وزیران پیشین کانادا بی‌سابقه بود. از آنجا که در دوره نخست‌وزیری هارپر، روابط ایران و کانادا قطع گردید، بررسی تبیین سیاست خارجی کانادا و متغیرهای دخیل در آن، می‌تواند برای جمهوری اسلامی ایران حائز اهمیت باشد. لذا با توجه به فقدان پژوهش مناسب درباره سیاست خارجی کانادا در داخل کشور، این مقاله تلاش می‌کند با تبیین این مسئله، به سیاست‌گذاری مناسب در قبال این کشور کمک کند نویسنده این مقاله سعی کرده است تغییرات شدید در سیاست خارجی کانادا در دوره نخست‌وزیری هارپر (تغییر رویکرد حافظ صلح در عرصه جهانی به رویکردهای تند و مداخله‌جویانه) را در چارچوب این سؤال اصلی مطرح سازد که عوامل تأثیرگذار در شکل‌دهی به سیاست خارجی کانادا در دوره نخست‌وزیری هارپر کدام‌اند؟ برای پاسخ به این سؤال، نویسنده سعی کرده است با استفاده از مدل پیوستگی روزنا، سیاست خارجی کانادا، در دوره زمانی مورد نظر را مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار دهد.

بنابراین بر اساس مدل روزنا در زمینه سیاست خارجی، فرضیه نوشتار حاضر این‌گونه مطرح می‌شود که اگرچه در سیاست خارجی کانادا در دوره نخست وزیری هارپر (۲۰۰۶-۲۰۱۵) هر پنج عامل مدل پیوستگی روزنا نقش داشته‌اند، اما عامل "فرد" و پس از آن، عامل "نظام بین‌الملل" نقش مهم‌تری را ایفا کرده‌اند.

پیشینه پژوهش

در رابطه با سیاست خارجی کانادا، در مقایسه با سایر کشورهای پیشرفته غربی، آثار کمتری تولید شده‌اند که شاید یکی از دلایل آن، به تمایل کمتر کانادا برای نقش آفرینی در عرصه جهانی باز می‌گردد. عمده آثار هم در زمینه سیاست خارجی کانادا به زبان انگلیسی هستند و اخیراً پژوهشگران فارسی‌زبان نیز در این زمینه دست به قلم شده‌اند. از جمله مقاله‌هایی که در این زمینه نوشته شده است می‌توان به مقاله مسعود اسلامی در فصلنامه روابط خارجی در سال ۱۳۹۵ با عنوان "کانادا در کشاکش قبض و بسط سیاست خارجی" اشاره داشت. علیرغم اینکه این مقاله به بررسی سیاست خارجی کانادا و تغییر آن در دوره هارپر پرداخته است، اما در ارائه همه جانبه علل این تغییر موفق نبوده است. این مقاله تمرکز سیاست داخلی را به طور خاص عامل این تغییر دانسته است که از جمله عوامل مؤثر بر سیاست داخلی می‌توان به لابی صهیونیسم و پیروی سیاستمداران کانادایی از آمریکا و انگلیس در اتخاذ تصمیمات اشاره کرد. اما مقالات انگلیسی نیز، همین ملاحظه را دارند که هیچ‌یک به همه عوامل دخیل در شکل‌گیری سیاست خارجی کانادا پرداخته‌اند و بیشتر آن‌ها نسبت به تأثیر عوامل نقش و فرد کم توجه بوده‌اند. تمرکز اصلی این مقالات نظام بین‌الملل و یا سیاست داخلی است. از جمله نویسندگانی که به الزامات و مقادورات نظام بین‌الملل و محیط خارجی اشاره کرده‌اند می‌توان به کلی (۲۰۱۱) که در کتاب خود تحت عنوان "تغییرات دستور سیاست خارجی کانادا: از مداخله‌گرایی لیبرال تا نئورئالیست" معتقد است سیاست هارپر، تبعیت از بوش و سیاست‌های نئورئالیستی او بوده است و یا ای.کا و فرگوسن (۲۰۱۴) که در مقاله خود تحت عنوان "روابط کانادا-آمریکا" بر خلاف آقای کلی، اعتقاد دارد تنها متغیر دخیل در تغییر سیاست خارجی کانادا در دوره هارپر، تغییر رئیس‌جمهور آمریکا و روی کار آمدن اوباما بوده است، اشاره کرد. همان‌طور که اشاره شد، برخی نیز به تأثیر سیاست داخلی اعتقاد دارند. به عنوان مثال ایبیتسون (۲۰۱۴) در کتاب خود تحت عنوان "وقفه بزرگ: تغییر محافظه‌کارانه سیاست خارجی کانادا" به وضوح بر نقش سیاست داخلی و خصوصاً ایدئولوژی حزب محافظه‌کار کانادا در شکل‌دهی به سیاست خارجی این کشور تأکید کرده است. باری (۲۰۱۰) نیز در مقاله "کانادا و خاورمیانه امروز: سیاست الکتورال و سیاست خارجی"، نقش

لابی‌ها و به‌ویژه لابی یهود را در این زمینه تأثیرگذار می‌داند. با این حال، برخی بر مسائل اقتصادی تأکید می‌ورزند و حتی هرگونه حضور نظامی کانادا در عرصه بین‌المللی را نیز در تأمین این هدف می‌دانند. به عنوان مثال، والدز در پایان‌نامه خود تحت عنوان "سیاست خارجی کانادا نسبت به کوبا در دوره هارپر: استمرار یا تغییر" رویکرد اقتصادی نولیبرالی هارپر را در پشت سیاست خارجی او می‌داند (۲۰۱۵). اگرچه گروه دیگری مانند دومانسکی، یسنس و بریسون (۲۰۱۲) هستند که در مقاله "کانادا و ائتلاف لیبی" این قضیه را کاملاً مردود می‌دانند و اعتقاد دارند هارپر به دنبال رهبری نظامی و حتی فراتر از آن، خروج از قدرت متوسط در ساختار نظام بین‌الملل بود. اما از جمله معدود افرادی که به ویژگی‌های شخص آقای هارپر اشاره کرده است می‌توان به آقای استارینگ (۲۰۱۵) اشاره کرد که در مقاله خود تحت عنوان "استیفن هارپر، لئو اشتراس و سیاست ترس" اقدامات و عملکرد هارپر را ناشی از مکتب فلسفی او و اعتقاد او به اندیشه‌های لئو اشتراس دانست. با این حال، هیچ‌یک از ادبیات موجود، به نهادها و اشخاص^۱ مؤثر بر شکل‌گیری سیاست خارجی کانادا (جز نخست‌وزیر و وزیر امور خارجه) اشاره نکرده‌اند. لذا، مقاله حاضر در تلاش است تا تمامی عوامل مؤثر در شکل‌دهی به سیاست خارجی کانادا را در قالب نظریه پیوستگی روزنا، مورد بررسی قرار دهد.

چارچوب نظری: نظریه پیوستگی روزنا در زمینه سیاست خارجی

مطالعه و تحلیل سیاست خارجی، به دوران پس از جنگ دوم بازمی‌گردد. از آن زمان تاکنون، نظریات و رویکردهای متفاوتی در مورد سیاست خارجی ارائه شده است. سه رهیافت کلی وجود دارد: رهیافت کلان؛ رهیافت خرد؛ رهیافت مختلط؛ (Masdoori Moghadam & Esmaeili, 2011)

رهیافت کلان

این رهیافت بر تأثیر ساختار نظام بین‌الملل بر سیاست خارجی کشورها اشاره دارد. بر این اساس، فضای بین‌الملل، جهت‌گیری سیاست خارجی کشورها را تحت تأثیر قرار می‌دهد. در واقع نظام‌های ارزشی و پویای داخلی بازیگران در رفتار سیاست خارجی تأثیری ندارد؛ چراکه نوع کارکرد و رفتار خارجی بازیگران در این فضا چیزی جز بیشینه‌سازی قدرت و امنیت نخواهد بود (Seyfzade, 2005). در این رهیافت، کشورها به عنوان کنشگران اصلی نظام بین‌الملل همچون توپ‌های بلیارد تلقی می‌شوند که

^۱ - منظور سایر جایگاه‌های قانونی در ساختار کانادا است که می‌توانند در سیاست خارجی نظر داده و مؤثر باشند.

ماهیت درونی آن‌ها یکسان محسوب شده و بر چگونگی چرخش آن‌ها بر روی میز بیلارد بین‌الملل تأثیری ندارد (SaniAbadi, 2012).

مهم‌ترین نظریه‌ای که در چارچوب رهیافت کلان قرار می‌گیرد نظریه نواقع‌گرایی یا واقع‌گرایی ساختاری می‌باشد که برای نخستین بار توسط کنت والتز در کتاب نظریه سیاست بین‌الملل ارائه گردید. نواقع‌گرایی به اصول و مفروضه‌های محوری واقع‌گرایی کلاسیک مانند کشورمحوری، قدرت‌محوری، موازنه قوا، آناشسی یا وضع طبیعی بین‌المللی و یکپارچگی و عقلانیت کشورها وفادار است؛ اما برخلاف واقع‌گرایی کلاسیک، نظریه‌ای نظام‌مند و در سطح تحلیل کلان است که معتقد است مهم‌ترین عامل تعیین‌کننده سیاست بین‌الملل، انگیزه، منبع ارجحیت‌ها، رفتار سیاست خارجی کشورها، نظام بین‌الملل و ویژگی‌های آن به‌ویژه ساختار آنارشیکی آن است. بنابراین، تغییرات ساختاری یا همان تغییر و تحولات در توزیع قدرت در سطح بین‌المللی، مهم‌ترین علت و عامل تعیین‌کننده نتایج بین‌المللی و رفتار خارجی کشورهاست. از این رو نواقع‌گرایان، نقش و تأثیری برای تمایزات و تفاوت‌های فرهنگی، ایدئولوژیک، ماهیت نظام سیاسی در سیاست خارجی کشورها قائل نیستند؛ چون نظام بین‌الملل، انگیزه‌ها و محرک‌های عمدتاً یکسانی را برای کشورها ایجاد می‌کند. ماهیت دموکراتیک یا دیکتاتوری نظام سیاسی کشورها، تأثیر اندکی بر سیاست خارجی و نوع رفتار آن‌ها با سایر کشورها دارد. همچنین، افراد تصمیم‌گیرنده سیاست خارجی و ویژگی‌های شخصیتی و روانی آن‌ها نیز نقش و تأثیری در سیاست خارجی کشورها ندارد.

رهیافت خرد

تمرکز رهیافت خرد بر تأثیر سیاست داخلی کشورها بر رفتار خارجی آن‌هاست و در واقع تفاوت در عملکرد سیاست خارجی را ناشی از تفاوت ساختار داخلی آن‌ها می‌داند. در واقع عملکرد و رفتار خارجی کشورها تابع مقتضیات داخلی و محیط استقرار هر واحد خاص جغرافیایی است. همچنین تحت تأثیر شخصیت تصمیم‌گیرندگان، محیط اجتماعی و چانه‌زنی‌های بوروکراتیک و سازمانی نیز می‌باشد (Graham & Halperin, 1972).

از مهم‌ترین نظریات که در چارچوب رهیافت خرد قرار می‌گیرند می‌توان به نظریات تصمیم‌گیری اشاره نمود که تصمیم‌گیران را در کانون کنش‌ها و تصمیمات سیاست خارجی و روابط بین‌الملل قرار می‌دهند. در اینجا مهم‌ترین مسئله، بررسی شرایط و ویژگی‌های روانی، باورها، ارزش‌ها، تصورات و گرایش‌های ایدئولوژیک رهبران و نخبگان حاکم می‌باشد. بر این اساس، نخبگان حاکم که از اختیار

سیاست‌گذاری و قدرت تصمیم‌گیری برخوردارند، نقش بسیار مهمی در تعیین، تعریف و اهداف سیاست خارجی کشور ایفا می‌کنند (Snyder; Bruck & Sapin, 1962).

امروزه اهمیت مطالعه باورها، ارزش‌ها و عقاید تصمیم‌گیران سیاست خارجی به‌ویژه در کشورهای اثرگذار، امری مرسوم و بااهمیت تلقی می‌شود. آثار بسیاری در دهه‌های اخیر، در مورد سیستم باورها، شخصیت و سایر ویژگی‌های روحی و روانی روسای جمهور آمریکا از جمله آیزنهاور، ترومن، بوش و کلینتون صورت گرفته است. چنین توجهی به این دلیل صورت می‌گیرد که عوامل اندیشه‌ای بیش از آنکه بازنمایی‌کننده عوامل ساختاری و مادی باشند، خود دارای نقش تعیین‌کنندگی و اثرگذاری هستند.

رهیافت مختلط یا میان برد

تحلیل گران در این رهیافت، برای تجزیه و تحلیل سیاست خارجی از هر دو رهیافت و از هر دو سطح تحلیل خرد و کلان استفاده می‌کنند. در واقع، این تلاش از اوایل دهه ۱۹۶۰ جهت یافتن رهیافت سومی که بتواند دو سطح تحلیل کلان و خرد را به هم اتصال دهد، آغاز شد (Seyfzade, 2009, p. 304). از جمله این افراد می‌توان به جیمز روزنا اشاره کرد که "پیش‌نظریه سیاست خارجی" خود را برای پیوند این دو سطح از تحلیل ارائه نمود. او در سطح خرد به چهار عامل "شخصیت فردی تصمیم‌گیرندگان"، "نقش"، "حکومت" و "عوامل اجتماعی" و همچنین در سطح بین‌الملل به "عامل محیط بین‌المللی" اشاره کرد (Rosenau, 1971, pp. 96-97).

جیمز روزنا که پدر سیاست خارجی مقایسه‌ای نیز محسوب می‌شود، در کتاب خود تحت عنوان "مطالعه سیاست جهان: چالش‌های تئوری و متودولوژیک"، تئوری خود را مبنی بر تأثیرگذاری ۵ عامل در شکل‌گیری سیاست خارجی پایه‌ریزی کرد. بنا به گفته وی این ۵ متغیر عبارت‌اند از: متغیر فرد: شامل ویژگی‌های منحصر به فرد تصمیم‌گیرندگان است که سیاست خارجی یک ملت را تعیین و سپس پیاده می‌کنند (Rosenau, 2006). در واقع این متغیر، شامل تمامی ارزش‌ها، استعدادها و تجربه قبلی تصمیم‌گیرندگان می‌شود که باعث تمایز انتخاب سیاست خارجی و رفتار آن‌ها از سایرین می‌شود. روزنا به‌عنوان مثال از مهارت‌های سیاسی و توانایی‌های خورشچف یاد می‌کند.

متغیر نقش: این متغیر به رفتار خارجی مسئولین اشاره دارد که ناشی از سمتی است که آن‌ها بر عهده دارند و فارغ از ویژگی‌های شخصی کسی است که آن مقام را بر عهده گرفته است (Rosenau, 2006, p. 200)

¹ The Study of World Politics: Theoretical and Methodological Challenge.

همچنین با توجه به محدودیت‌های قانونی و عرف موجود نسبت به آن نقش، مسئولین باید در آن نقش عمل کنند.

متغیر حکومت: متغیرهای حکومتی، به جنبه‌هایی از ساختار حکومت که گزینه‌های تصمیم‌گیری تصمیم‌گیرندگان در سیاست خارجی را محدود و یا افزایش می‌دهد اشاره دارد (Rosenau, 2006, p. 200). در این مورد، رابطه میان دو قوه مجریه و مقننه حائز اهمیت است. متغیرهای حکومتی در واقع بر روی روش‌هایی که سیاست‌گذاران می‌توانند و یا ممکن است به هدف خود در سیاست خارجی دست یابند تمرکز می‌کند (Marleku, 2013, p.291).

متغیر جامعه: آن دسته از جنبه‌های غیر حکومتی جامعه است که بر رفتار خارجی تأثیر دارد. جهت‌گیری‌های ارزشی عمده جامعه، میزان وحدت ملی و میزان صنعتی شدن، متغیرهایی هستند که در تعیین محتوای آرمان‌ها و سیاست‌های خارجی کشور مشارکت دارند.

متغیر نظام بین‌الملل: یعنی متغیرهای سیستماتیک (محیطی و یا بین‌المللی) به معنی جنبه‌های غیرانسانی محیط خارجی اجتماع و یا هر عملی است که در خارج از محیط رخ داده و انتخاب تصمیم‌گیرندگان را تحت تأثیر قرار می‌دهد (Rosenau, 2006, p. 201). بنابراین این متغیر بر ویژگی‌های سیستم بین‌الملل و نوع رفتار بازیگران دولتی و غیردولتی تمرکز دارد. به عبارت دیگر، کنش و واکنش‌های دولت‌های خاصی در فضای بیرونی، تحت تأثیر رفتارهای دولت‌های خاص و همچنین جایگاه کشور در سیستم بین‌المللی است (Marleku, 2013, p. 292).

به‌طور کلی، روزنا بر این اعتقاد است که خصوصیات و رفتارهای واحد سیاسی، محصول سنت فرهنگی و متغیرهای داخلی و خارجی است و گزینه‌های تصمیم‌گیرندگان و سیاست‌گذاران تحت تأثیر هنجارهای فرهنگی، سوابق و سنت‌های تاریخی، تقاضاها و درخواست‌هایی است که از هر دو نظام داخلی و خارجی نشأت می‌گیرد (Rosenau; Davis; East; Sprout & Sprou, 1972, p.146). در ادامه این مقاله سعی می‌شود سیاست خارجی کانادا در دوره نخست‌وزیری هارپر، با استفاده از چهارچوب تتوریک روزنا مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد.

کاربست مدل روزنا بر سیاست خارجی کانادا

در بخش چهارچوب نظری پژوهش پیرامون مدل پیوستگی روزنا مطالب و عواملی ذکر شد. اکنون به بررسی هر یک از عوامل موجود در این مدل می‌پردازیم.

نقش

نقش‌های افراد برخی الزامات را به افراد القا می‌کند. به عنوان مثال، این گفته مورگنتا که تفکر و اقدام سیاستمداران بر اساس منافع است که با قدرت تعریف می‌شوند (Morgenthau, 1948)، بدین معنی می‌تواند باشد که هر کسی، در هر نقشی که باشد تمام توان خود را جهت افزایش قدرت در آن نقش، بکار خواهد گرفت. پس عامل "فرد" کمی به حاشیه رانده می‌شود. به عنوان مثال، یکی از الزاماتی که بر نخست‌وزیر کانادا و در واقع بر نقش "نخست‌وزیری" حاکم است، مسئله بین‌المللی گرایشی و تمایل به نهادهای بین‌المللی است. پیر ترودو (۱۹۸۴-۱۹۸۰)، نخست‌وزیر اسبق کانادا، به دلیل تأکید بیش از حدش بر سیاست داخلی و کم توجهی به نهادهای بین‌المللی و همچنین عدم وجود اسنادی مستقل پیرامون روابط آمریکا و کانادا مورد نقد واقع شده بود (Gotlieb, 2013)، حال آنکه عکس این مورد برای هارپر صادق است. تأکید بیش از حد هارپر بر بین‌المللی‌گرایی^۱ و دخالت در مسائل مختلف بین‌المللی مورد نقد واقع شده بود. نمونه این امر را می‌توان در محکوم کردن روسیه توسط کانادا و افزایش حمایت‌های سیاسی و اقتصادی این کشور از اوکراین پس از بحران کریمه مشاهده کرد (Prime Minister of Canada Stephen Harper, 2015).

از الزامات دیگر این نقش، تأکید بر اقتصاد و بهبود اقتصاد کانادا است. کانادا، کشوری است که به شدت مبتنی بر سرمایه‌داری است. تأکید آمریکا و کانادا بر نفتا^۲ نیز در همین راستا است. کترین، مارتین و امروزه هارپر به دنبال این امر بوده و هستند. این موضوع در دل نقشی است که آن‌ها پذیرفته‌اند. افزایش حضور در پیمان‌ها و نهادهای بین‌المللی^۳ نیز در همین راستا است. به عنوان مثال می‌توان به عضویت در سازمان تجارت جهانی^۴، صندوق بین‌المللی پول^۵ و کشورهای نوظهور صنعتی^۶ اشاره کرد. تلاش در جهت ایجاد فضای تجارت آزاد، به ویژه در آسیا، نیز در دل این نقش نهفته است. در واقع تجارت آزاد و

^۱ منظور احترام به نهادهای بین‌المللی و همکاری با آن‌ها نیست.

^۲ NAFTA

^۳ نفتا حاصل موافقت‌نامه تجارت آزاد بین آمریکا و کانادا است که در ژانویه ۱۹۸۸ امضا شد و از ژانویه ۱۹۸۹ به اجرا درآمد. مذاکرات در خصوص شرایط نفتا که عضویت مکزیک در منطقه تجارت آزاد را نیز در برگیرد، در اکتبر ۱۹۹۲ پایان یافت و در دسامبر همان سال امضا شد. این موافقت‌نامه سرانجام در نوامبر ۱۹۹۳ تصویب و از اول ژانویه ۱۹۹۴ اجرا شد.

^۴ باید توجه داشت که این حضور الزاماً به معنی تبعیت از قوانین آن نمی‌باشد.

^۵ WTO

^۶ IMF

^۷ G20

بین‌المللی کردن سرمایه^۱ از اهدافی هستند که کانادا به دنبال پیاده‌سازی آن‌ها در کلمبیا، هندوراس، پاناما، اردن، اروپا، هند، چین و ... است (Albo, 2013). در همین راستا، کانادا نیز به دنبال چرخش به شرق است. پس از آمریکا، چین دومین شریک تجاری بزرگ کانادا محسوب می‌شود. همچنین دولت کانادا بیان می‌کند که چین، سیاست و نگاه آن‌ها نسبت به جهان را شکل خواهد داد و این از اهمیت اقتصاد در سیاست خارجی کانادا نیز حکایت دارد (Canadian Council of Chief Executive, 2014).

از دیگر الزامات، می‌توان به تبعیت از آمریکا اشاره کرد. این موضوع را می‌توان به دستور جن کترین در افزایش هزینه‌ها و توان نظامی کانادا پس از اتفاقات ۱۱ سپتامبر نیز مشاهده کرد. او پیرو بلامحضدترین بوش بود. در دوره اوپاما و ادامه "جنگ علیه تروریسم" نیز، شاهد هستیم که کانادا پیرو و دنباله‌رو آمریکا است. هدف اعلامی حمله آمریکا آزادسازی بود (Samiei Esfahani & Norouzi Nezhad, 2014, p. 96). در واقع این دو کشور در جهت دفاع از ارزش‌های لیبرال و سرمایه‌داری خود دست به چنین اقداماتی می‌زنند. امکانات و توانایی نظامی کانادا از بحث دفاع از خود، فراتر رفته است و به اعزام نیرو و عملیات در ورای مرزهای این کشور رسیده است. کانادا و آمریکا فراز و نشیب‌های زیادی را گذرانده‌اند اما آنچه دائمی است، اطاعت از همسایه ابرقدرت و تأمین امنیت آمریکا شمالی است. در این راستا، می‌توان نمونه‌های ذیل را ذکر کرد:

ارائه گزارش مشترک توسط دپارتمان امنیت داخلی آمریکا^۲ و امنیت عمومی کانادا^۳ در سال ۲۰۱۰. "طرح عملیات ورای مرزی"^۴ که در سال ۲۰۱۱ توسط آمریکا و کانادا در جهت مشارکت نظامی و اقتصادی به مرحله اجرا در آمد.

ارسال نیرو به لیبی، حمایت از مبارک در مصر و تربیت نیروهای سعودی و ارسال کشتی‌های جنگی جهت منزوی کردن ایران از سایر اقدامات این کشور است.

همچنین آنچه در دل این نقش در کانادا و نقش ریاست جمهوری در آمریکا است، دفاع از اسرائیل است که نمونه‌های آن به‌خصوص در دوره هارپر به‌خوبی قابل مشاهده است (Albo, 2013). به عنوان مثال، علت حضور کانادا در جنگ علیه عراق در سال ۲۰۰۳ و پس از آن، دشمنی او با ایران، چیزی جز جلب رضایت

^۱Capital

^۲Homeland Security Department

^۳Public Safety Canada

^۴Beyond the Border Action Plan

اسرائیل نبود. در واقع بعد از حذف صدام به عنوان تهدید جبهه شرقی (علیه اسرائیل)، تصمیم فذافی مبنی بر توقف برنامه تولید سلاح‌های کشتار جمعی و در نهایت، آشکار شدن ناتوانی ارتش سوریه، برنامه هسته‌ای ایران تنها تهدید راهبردی بالقوه‌ای بود که ذهنیت امنیتی رهبران این رژیم را تحت تاثیر قرار می‌داد (Keyvan Hosseini & Zarei, 2013, p. 125) و از این رو بود که کانادا در جهت از میان بردن این دغدغه اسرائیل، قدم برداشت.

ادامه روند نظامی‌گری کانادا در دوره‌های کرتین، مارتین و هارپر، در دل "نقش" آنان نهفته است و لازمه این نقش، اتخاذ چنین رویکردی است (Kirkeya, & Ostroyb, 2010) هرچند شدت، وسعت و نحوه آن به سایر عوامل نظیر "فرد" و "یا" محیط بین‌الملل^۱ نیز مرتبط است. به عبارت دیگر، برخی سیاست‌ها مانند شرکت در مأموریت‌های ناتو، بنا به گفته کرتین، امری است که توسط دولت کانادا انتخاب نمی‌شود و بلکه به سیاست خارجی آن دیکته می‌شود (Chretien, 1999).

جامعه

مقبولیت و مشروعیت میان مردم نیز از اصولی است که به سیاست خارجی یک کشور شکل می‌دهد. پذیرش در میان عموم مردم کانادا، در واقع در راستای تصویری است که کانادا از خود در جهان ساخته است. به عنوان مثال می‌توان به دفاع از ضرورت وجود "دادگاه بین‌المللی جرم"^۲ که توسط افکار عمومی کانادا نیز خواسته شده است، اشاره کرد (Wylie, 2009). توسعه کانادا نیز نیازمند افزایش استقبال مردم از طرح‌ها و برنامه‌ها است. به عنوان مثال در بخش شمال غربی^۲، دولت نیاز به رضایت مردم مبنی بر فروش منابع طبیعی آن‌ها به دولت‌های خارجی و به ویژه آمریکا دارد (Hall, 2014).

اما آنچه اهمیت پیدا می‌کند این بحث است که مردم کانادا تا چه حد به بخش‌های مختلف جهان اهمیت می‌دهند چرا که این اهمیت دادن مردم، در سیاست خارجی کانادا تأثیرگذار است. مردم کانادا توجه به آمریکای لاتین و جنوبی را حائز اهمیت می‌دانند. در نظرسنجی انجام شده در سال ۱۹۸۲، ۵۶ درصد با این نظر موافق بودند. در واقع کاناداییان ترجیح می‌دهند دولت به نیمکره غربی توجه بیشتری داشته باشد و مردم خواستار دیپلماسی متوازن‌تری نسبت به نیمکره غربی هستند. در واقع در اینجا بحث هویت مشترک مردم نیز مطرح است. باید دید آن‌ها ارزش‌های خود را متناسب با چه نوع سیاستی می‌بینند؟ (Llody, 1982) مورگنتا نیز در این مورد بیان می‌کند که زمینه فرهنگی و سیاسی خاص و در برهه‌ای خاص، منافع ملی را

¹ International Criminal Court

² Northwest

تعریف می‌کند که آن منافع سیاست خارجی را شکل خواهند داد (Morgenthau, 1948, p. 9) و لذا توجه به خواست مردم و نزدیکی فرهنگی در اتخاذ تصمیمات مرتبط با سیاست خارجی حائز اهمیت است. منافع ملی، صرفاً یک هدف منفرد نیست. منافع ملی، مجموعه‌ای متکثر از رجحان‌های ذهنی است که همراه با تغییر مستلزمات و خواسته‌های اعضای جامعه تغییر می‌یابد (Seyfzade, 2009, p.251). منافع ملی همان چیزی است که یک ملت، یعنی تصمیم‌گیرندگان به نمایندگی از آن ملت، مشخص می‌کنند. این منافع از ارزش‌هایی که برای مردم اهمیت دارند شکل می‌گیرند و به سیاست خارجی منتقل می‌شوند و آن را وادار به رفتاری خاص می‌کند (Carlsnaes, 1987). این تعریف منافع، به شدت تحت تأثیر ماهیت باز کانادا و چند فرهنگی آن نیز بوده است.

اما آنچه اهمیت بیشتری در دید کانادایی‌ها دارد، شغل و توسعه اقتصادی است تا احساسات و وطن‌پرستی. آن‌ها بیشتر کانادا را به‌عنوان قدرتی اقتصادی می‌بینند و این امر موجب نگرانی دولت کانادا گردید. چراکه کاهش این حس به معنی کاهش تمایل به آمریکا و افزایش احساسات ضدآمریکایی می‌بود که افرادی چون هینی و دیفن بیکر از پیدایش چنین احساسی و کاهش اتحاد آمریکا-کانادا هشدار دادند (McKercher, 2012). هرچند این امر می‌تواند ناشی از کاهش قدرت جهانی آمریکا و افزایش اقدامات یکجانبه‌گرایانه آن و همچنین تغییر نقش قدرت میانه‌ای کانادا نیز باشد. شاید یکی از دلایل رأی نیاوردن دولت کترین (۲۰۰۳-۱۹۹۳) در دوره بعدی نیز، همین موضوع باشد. درحالی‌که عموم مردم کانادا مخالف شرکت در جنگ عراق بودند، هارپر از آن جنگ حمایت کرد و این موضوع منجر به کاهش رضایت عمومی و نهایتاً شکست سیاسی وی شد.

حکومت

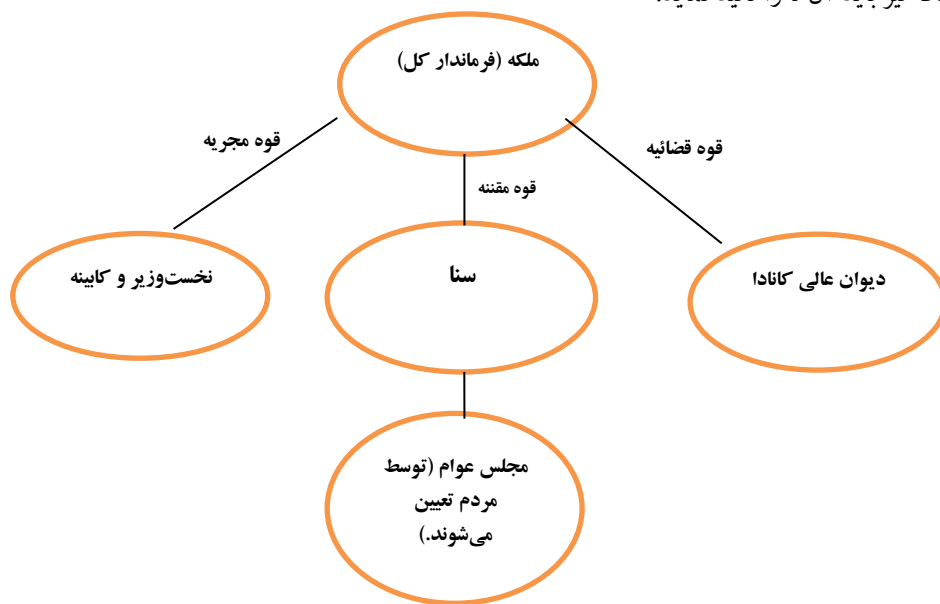
کانادا دارای سیستم سیاسی سلطنت مشروطه و فدرال دموکراسی است. سیستم کانادا به شدت تحت تأثیر ساختار انگلیسی (وستمینستری^۱) آن می‌باشد. ساختار دولت در کانادا شامل قوه مقننه، قضائیه و مجریه می‌شود. از تعامل این سه قوا است که قانون و سیاست‌های کانادا شکل می‌گیرد. همچنین در کانادا شاهد وجود میراث به‌جای مانده از استعمار بریتانیا و فرانسه در ساختار حکومت این کشور نیز هستیم. وجود قانون مدنی^۲ و قانون عمومی^۳ از این جمله‌اند. این مورد را در ایالت کبک مشاهده می‌کنیم و وجود

¹Westminster

² Civil Law

³ Common Law

دو نوع زبان رسمی نیز حاصل همین امر است. به وجود دو نوع سنت توأم با یکدیگر در ساختار سیاسی کانادا، دوستی (بایژورالیسم^۱) گویند که صرفاً در کانادا قابل مشاهده است (Bastarache, 2000). ساختار حکومت کانادا، نیز به قرار ذیل است. قوه مقننه که شامل دو بخش سناتورها و مجلس عوام و البته ملکه می‌شود. نخست‌وزیر، خود رئیس حزب اکثریت نیز می‌باشد.^۲ جهت تأیید یک لایحه، تأیید سنا و پارلمان هر دو لازم است. اما قدرت مجلس عوام بیشتر از سنا است؛ چرا که آن‌ها نماینده‌های واقعی مردم هستند. به عنوان نمونه، مسائل مرتبط با مالیات صرفاً بر عهده مجلس عوام است و یا این مسئله که اکثریت لایحه‌ها توسط مجلس عوام مطرح می‌شوند و کمتر مشاهده شده است که سنا مخالفتی کند. همچنین مجلس عوام می‌تواند و توی لایحه‌ها توسط سنا را بشکند.^۳ از دیگر اختیارات مجلس عوام، وادار کردن نخست‌وزیر به استعفا است که در این زمینه، سنا هیچ قدرتی ندارد. پس از اینکه قوانین تأیید می‌شوند، ملکه نیز باید آن‌ها را تأیید نماید.



شکل ۱: عوامل سیاست‌گذار در کانادا

^۱Bijuralism

^۲ به تبعیت از ساختار انگلیسی

^۳Override

قوه مجریه که شامل نخست‌وزیر و وزرا نیز می‌شود، در پارلمان نیز حضور دارند و به همین دلیل جداسازی این دو قوه کمی دشوار است. تصمیمات آن توسط کابینه که شامل نخست‌وزیر، وزرا و مشاورانشان شکل می‌گیرند (Savoie, 1999). در ساختار حکومتی کانادا به دلیل کنترل و توازن بسیار ضعیف، نخست‌وزیر قدرت مانور بسیار بالایی دارد. این امر تنها در ساختار دولت کانادا وجود دارد که نخست‌وزیر دارای چنین قدرت بالایی است. نخست‌وزیر می‌تواند قانون‌گذاران را تحت فشار گذاشته و آن‌ها را وادار به تصویب لایحه‌ای نماید (Smith, 2009) که البته این موضوع پیرامون عامل "فرد" نیز صدق خواهد کرد.

پیرامون سیاست خارجی نیز، تصمیمات صرفاً توسط بخش روابط خارجی و تجارت بین‌الملل^۱ تعیین نمی‌شوند. سیاست خارجی به‌نوعی با سیاست داخلی گره خورده است و سایر وزرا نیز باید نظر خود را ارائه دهند. اما آنچه مشخص است، این است که در این ساختار، نخست‌وزیر به‌راحتی می‌تواند تعیین‌کننده باشد. دفتر نخست‌وزیر که تحت نظارت نخست‌وزیر فعالیت می‌کند و کاملاً حزبی است، اولویت‌ها را مشخص می‌کند، استراتژی و تاکتیک را پیشنهاد می‌کند، ملاقات‌ها را هماهنگ می‌کند ولی نقشی ساختاری ندارد و قدرت آن از سوی نخست‌وزیر تأمین می‌گردد. اما شورای نخبگان نیز وجود دارد. وظیفه این شورا که فرا حزبی عمل می‌کند، این است که تنها به نخست‌وزیر گزارش دهد و در سیاست‌گذاری عمومی کشور معمولاً تأثیرگذار است. هرچند برخی نسبت به مستقل بودن و حزبی عمل نکردن آن تردید دارند (Savoie, 2008).

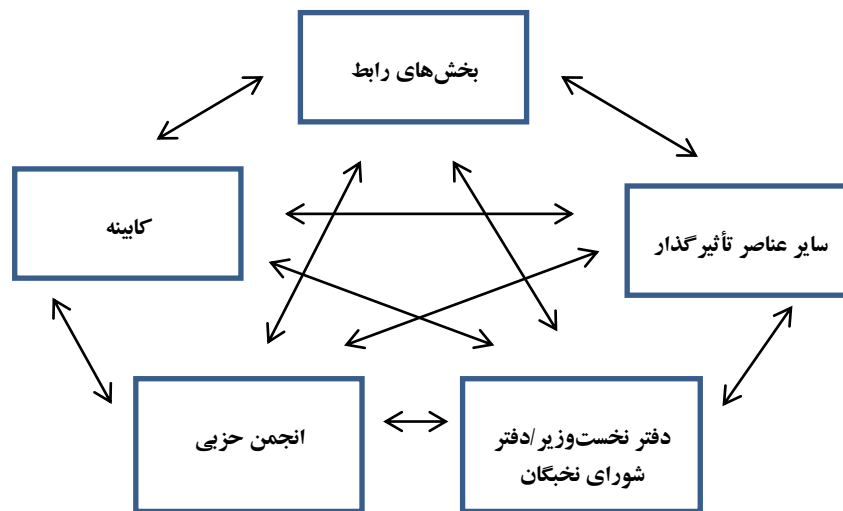
کانادا پیرو نظام حقوقی قانون عرفی (کامن لا^۲) برگرفته از حقوق انگلستان است (به جز استان کبک). همانند دیگر کشورهای پیرو این سیستم، قوه قضاییه کانادا نقش مهمی در معرفی قوانین این کشور بازی می‌کند و قدرت لغو قوانین مغایر با قانون اساسی را داراست. دادگاه عالی این کشور، بالاترین مرجع قضایی کشور است و توسط قاضی ارشد، ریاست می‌شود. نه عضو آن توسط فرماندار کل به پیشنهاد نخست‌وزیر انتخاب می‌شوند. بنابراین قوه قضائیه^۳ نحوه قرائت و تفسیر قوانین به‌ویژه در رابطه با سیاست خارجی را انجام می‌دهد. همچنین وظیفه بررسی مسائل قانونی و وجود یک سیستم عادلانه که در راستای ارزش‌های کانادا باشد نیز از وظایف این قوه است. سیستم قضائی در کانادا در ظاهر و چارتر سازمانی مستقل، بی‌طرف و از احترام عالی برخوردار است. قضات هیچ نوع مسئولیتی در مقابل پارلمان و قوه

^۱Department of Foreign Affairs and International Trade

^۲ Common Law

^۳ Department of Justice

اجرائیه ندارند. به‌طور خلاصه در مرحله اتخاذ تصمیم در زمینه سیاست خارجی و قبل از اجرایی شدن آن، عوامل ذیل دخیل و به‌صورت نشان داده‌شده با یکدیگر در ارتباط‌اند: پارلمان؛ بخش‌های رابط هستند که در ارائه یک لایحه توسط حزب بسیار دخیل‌اند. از این نوع می‌توان به روابط خارجی کانادا، تجارت بین-الملل کانادا و ... اشاره کرد؛ دفتر نخست‌وزیر / شورا نخبگان؛ کابینه؛ انجمن حزبی^۱ که همه نماینده‌های هر حزب جهت تصمیم‌گیری پیرامون موضوعی در پارلمان گردهم می‌آیند؛ دپارتمان سرمایه‌گذاری کانادا که با تحلیلی اجتماعی-اقتصادی در میزان هزینه و مسائل مرتبط با سرمایه‌گذاری به وزرا و سایر نهادها مشاوره می‌دهد (Smith, 2009).



شکل ۲: عوامل سیاست‌گذار

موضوع دیگر، بحث نحوه انتخاب شدن سناتورهاست که آن‌ها نیز در این روند تصمیم‌گیری ایفای نقش می‌کنند. سناتورها از طریق انتخابات، انتخاب نمی‌شوند و توسط نخست‌وزیر به ملکه پیشنهاد و سپس وارد سنا می‌شوند. اما آنچه موضوع را جالب‌تر می‌کند این امر است که هارپر علاوه بر افزایش ظرفیت سنا، سناتورهایی را که بازنشسته شده بودند (سن آن‌ها به ۷۵ رسیده بود) را سریعاً خود جایگزین کرد. او در سال ۲۰۰۷، برت برون را از حزب محافظه‌کار و منطقه آلبرتا، بتی اونگر از حزب محافظه‌کار و در سال

^۱Caucus

۲۰۱۲ و از همان حزب از منطقه آلبرتا، در سال ۲۰۱۳ نیز داگ بلک و نهایتاً اسکات تاناس را از حزب محافظه‌کار و مجدداً از منطقه آلبرتا وارد سنا کرد. در واقع لایحه‌ها را در صورتی که نخست‌وزیر مایل نباشد، سنا به راحتی رد خواهد کرد و این نشان از قدرت بالای ساختاری شخص نخست‌وزیر نیز می‌باشد.

نظام بین‌الملل

یکی از مواردی که در شکل‌دهی به سیاست خارجی بسیار مورد تأکید است، فضای بین‌الملل و تهدیداتی است که در فضای آنارشی محور آن وجود دارد که بر سیاست خارجی و امنیتی کشورها نیز تأثیرگذار است. آنچه که در فضای پس از ۱۱ سپتامبر و به‌ویژه در حال حاضر، در جهان و خصوصاً کانادا به شدت مورد توجه است، بحث تروریسم است که البته به پیروی از هژمون منطقه، یعنی آمریکا، در صدر اولویت‌های امنیتی و سیاست خارجی کانادا قرار گرفت. حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در نیویورک که نقطه عطفی در رویارویی جهان غرب با چالش فراگیر تروریسم به شمار می‌آید موجب پیامدهای جدی و عمیقی برای مجموعه دولت‌های غربی از جمله کانادا در ابعاد امنیت ملی و بین‌المللی شد (Whitaker, 2003). الزامات رویکرد راهبردی مبارزه با تروریسم موجب شد اکثر کشورهای غربی تغییرات بنیادین در راهبرد و ساختارهای امنیتی خود ایجاد نمایند که کانادا از این جمله است. لذا مبارزه با تروریسم به یکی از موضوعات و چالش‌های اصلی در سیاست داخلی و خارجی کانادا تبدیل شد و به دنبال اتخاذ یک استراتژی و سیاست داخلی و خارجی منسجم و هماهنگ با آمریکا در راهبرد خود بر آمد. به‌عنوان نمونه، در گزارش سال ۲۰۱۴ کانادا پیرامون خطر تروریسم برای منافع کانادا و راه‌های مقابله با آن مطرح شده است. یکی از خطرهایی که در این گزارش به آن اشاره شده است، خطر عضویت شهروندان کانادایی در گروه‌های تروریستی می‌باشد. در این گزارش از تلاش در جهت ائتلاف‌سازی در جهت جلوگیری از خروج این افراد و شناسایی آن‌ها صحبت شده است. این گزارش از آن‌ها تحت عنوان "مسافران افراطی" نام می‌برد. دولت کانادا در سال ۲۰۱۴ به ۱۳۰ تبعه کانادا به جرم ارتباط با شبکه‌های تروریستی مظنون بود. قانون مبارزه با تروریسم در سال ۲۰۱۳ به اجرا درآمد که شامل شناسایی حامیان گروه‌های تروریستی می‌شد. این گزارش بیان کرده است که ایران و سوریه از حامیان تروریست‌ها محسوب شده و بنابراین مخالفت با این دو در اولویت قرار خواهد گرفت (2014 Public Report on The Terrorist Threat to Canada, 2014).

¹ Extremist Travelers

پس از حمله ۱۱ سپتامبر، دولت آمریکا، طبق پیش‌بینی و آنچه در سند امنیت ملی و دکترین بوش پسر آمده بود، نظارت‌ها بر مرزهای جنوبی و شمالی خود را افزایش داد. "ایالات متحده آمریکا تمامی وسیله‌های نقلیه را متوقف ساخت و ورود افراد را از کانادا و مکزیک نیز به شدت کاهش داد (Flynn, 2003, p. 38). پس از یازده سپتامبر، هر کامیون حدود ۱۰ دقیقه مورد بازرسی قرار می‌گرفت و در چند روز تکرار آن، این تأخیر به ۱۰-۱۲ ساعت رسید. نتیجه این تأخیرهای مکرر به خصوص در بخش اتومبیل، خسارت سنگین اقتصادی به دو کشور وارد کرد. "هر تأخیر چهار ساعته، ۷ میلیون دلار^۱ به کانادا و ۱۴,۳ میلیون دلار به میشیگان صدمه می‌زد (Government of Canada, 2005, p. 10). بنابراین در جهت کاهش خسارت اقتصادی، دولت کانادا طرح اجرایی "مرز هوشمند"^۲ را پیاده کرد. آمریکا بدون توجه و هماهنگی با سایر کشورهای عضو نفتا پس از این اتفاق بلافاصله مرزهای خود و به تبع آن بازار و اقتصاد خود را به روی کانادا و مکزیک بست. آن‌ها بدون اینکه حتی نظری از آن‌ها پرسیده شود، از بازار آمریکا، محروم شدند (Clarkson, 2008, p. 421).

پس از این اتفاق و آنچه در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ تجربه شد، نخست‌وزیر کانادا ژان کریستین به وزیر امور خارجه اش جان منلی دستور داد تا با اعمال مسائل امنیتی، تأخیر در تجارت را کاهش دهد (Mace, 2008, p. 78). البته مکزیک نیز به مانند کانادا از این تأخیرها و خسارات اقتصادی اظهار ناراحتی کرد و لذا از طرح مشارکت در آمریکای شمالی حمایت می‌کرد (Paquin & James, 2014, p. 140).

جدول (۱): مقایسه قراردادهای مرزی در دو سال ۱۹۹۵ و ۲۰۰۱

| ایمان کانادا و آمریکا در مورد مرز مشترک ۱۹۹۵ | اعلام مرز هوشمند ۲۰۰۱ |
|--|-----------------------------------|
| افزایش تجارت جهانی | جابه‌جایی امن مردم |
| تسهیل جابه‌جایی مردم | جابه‌جایی امن کالا |
| حفاظت در قبال قاچاق مواد مخدر و ورود غیر قانونی مردم | ایجاد زیرساختی امن |
| کاهش هزینه‌ها برای دولت‌ها و مردم | تبادل اطلاعات در نیل به این اهداف |

^۱واحد پول، دلار کانادا است.

^۲Smart Border

همان‌طور که مشاهده می‌شود، در سال ۱۹۹۵ هدف، تسهیل سیاست درهای باز و کاهش هزینه‌های آن بود اما پس از سال ۲۰۰۱، امنیت مستقیماً در اولویت قرار گرفت و اقتصاد در اولویت بعدی و پس از امنیت قرار گرفت. بوش نیز در عملکرد خود به وضوح نشان داد که اولویت او پس از ۱۱ سپتامبر امنیت است و در این راه حاضر است اقتصاد را قربانی کند (Paquin, 2009). همچنین می‌توان به افزایش گشت مرزی به ۱۵ تا ۲۰ هزار نفر و یا تصویب لایحه FY2005 که به موجب آن هزینه امنیت مرزی تا سقف ۴۰۰ میلیون دلار می‌رسد که به معنی افزایش ۱۰۳٪ است، اشاره کرد (Ackleson, 2005). هرچند پیش از اتفاقات سال ۲۰۰۱ و در دوره ریاست جمهوری کلینتون، قانون "اصلاح مهاجرت و مسئولیت مهاجر"^۱ اجرا شد که مشابه طرح ۲۰۰۱ اما بسیار ضعیف‌تر از آن بود. به موجب این قانون، کلیه مهاجران و غیر آمریکاییان باید قبل از ورود یا خروج از آمریکا از پیش ثبت نام کرده و مجوز می‌گرفتند. این قانون بنا به اعتراضات کشورهای مکزیک و کانادا به علت تأخیر و وقفه‌ی زیادی که ایجاد می‌کرد، ملغی شد. اجرای مرز هوشمند از سال ۲۰۰۱ تا سال ۲۰۰۵ که رهبران کشورهای آمریکا، مکزیک و کانادا قرارداد "مشارکت امنیتی و شکوفایی آمریکایی شمالی"^۲ را اعلام کردند، ادامه یافت (Mace, 2008, p. 82).

به طور کلی، آمریکا همواره بر تفکیک‌ناپذیری تجارت و امنیت و ضرورت وجود همکاری امنیتی در جهت رشد اقتصادی تأکید کرده است و پس از ۱۱ سپتامبر نیز، برنامه‌های زیادی در دو سطح جهانی و منطقه‌ای به رهبری آمریکا در راستای تأمین امنیت مرزها، انجام شده است (Peterson & Treat, 2008). این رهبری آمریکا همچنین منجر به پیروی اطلاعاتی دو کشور مکزیک و کانادا نیز تعمیم یافته است. به عنوان مثال، می‌توان به همکاری اطلاعاتی کانادا و آمریکا در امر مبارزه با تروریسم اشاره کرد که این امر توانست روند مبارزه کانادا را مطابق میل آمریکا تغییر دهد و البته صدماتی چون رخنه اطلاعاتی را برای کانادا در بر داشته باشد (Hussain, 2010). همچنین هزینه دیگر این امر برای کانادا، تغییر ساختار قانونی این کشور بود که پس از "برنامه ایجاد ظرفیت مبارزه با جرم"^۳ و البته تروریسم در کانادا صورت گرفت و این برنامه هزینه‌ای در حدود ۱۵ میلیون دلار را سالیانه به کانادا تحمیل می‌کرد (Gabriel, 2010). از دیگر اقدامات کانادا که نشانه بارز لزوم پیروی از آمریکا را نشان می‌دهد، زنده شدن مفاد پیمان امنیتی

^۱Illegal Immigration Reform and Immigrant Responsibility Act (IIRIRA)

^۲Security and Prosperity Partnership of North America

اگدنسبرگ است که در دوران جنگ جهانی دوم بسته شده بود. به موجب این شرایط جدید، کانادا نه تنها مجبور شد در راهبردهای تهاجمی، بلکه در تدافعی و امنیتی آمریکا نیز مشارکت داشته باشد.

در گزارش تهدید تروریسم برای کانادا در سال ۲۰۱۴، مستقیماً ۴ راهکار جهت پیشبرد سیاست خارجی کانادا با توجه اوضاع بین‌المللی و تهدید تروریسم در سطح جهان مشخص شده است که شامل ۱. پیشگیری ۲. شناسایی ۳. امتناع و ۴. برخورد هست و این موارد از شروط لازم جهت رسیدن به ثبات و احیا مجدد دانسته شده‌اند. لذا دولت کانادا در تصمیم‌گیری‌های امنیتی و خارجی خود، قطعاً این موارد را لحاظ کرده و سپس موضع خود را اتخاذ خواهد کرد. از طرف دیگر، کانادا در پیمان‌ها، نهادها و همکاری‌های بین‌المللی مختلفی عضو است که هر یک از آن‌ها نیازمند رویکردی خاص به سیاست خارجی است. این امر سیاست خارجی کانادا را به سوی نظامی‌گری و سپس منفعت‌طلبی اقتصادی سوق داده است. برخی از این سازمان‌های بین‌المللی که کانادا در آن‌ها عضویت دارد عبارت‌اند از: اپک^۱، گروه استرالیایی‌ای. اس.دی.پی^۲، کشورهای مشترک‌المنافع^۳، جی ۸، جی ۱۰، صندوق بین‌المللی پول^۴، شورای امنیت سازمان ملل متحد^۵ (عضو غیر دائم شورای امنیت)، سازمان تجارت جهانی^۶، سازمان بهداشت جهانی^۷، نوراد^۸، سازمان بین‌المللی کار^۹، نفتا^{۱۰} و ... می‌باشد.

از سازمان‌ها و پیمان‌هایی که کانادا در آن‌ها عضویت دارد و تأثیرات آن‌ها می‌توان به‌عنوان مثال به موارد ذیل اشاره کرد. عضویت این کشور در ناتو و روابط گسترده‌اش با آمریکا از دلایل عمده مشارکت کانادا در جنگ افغانستان در سال ۲۰۰۱ بود (Kirkeya & Ostroyb, 2010) و یا عضویت در نفتا که منجر به شکل‌دهی سیاست خارجی با تأکید بر منافع اقتصادی بر این منطقه شد. به‌عنوان مثال توماس دونهو^{۱۱}، رئیس اتاق بازرگانی آمریکا، نفتا را نوعی همگرایی بازارها دانست. هرچند بر بعد امنیتی و تأثیر آن در بهبود امنیت آمریکای شمالی و شناخت تهدیدات مشترک نیز در این منطقه جهت همگرایی بیشتر تأکید می‌شود

¹APEC

²AsDB, Australia Group

³Commonwealth of Nations

⁴IMF

⁵UN Security Council

⁶WTO

⁷WHO

⁸NORAD

⁹ILO

¹⁰NAFTA

¹¹Thomas Donohue

مشترک‌المنافع نیز در گرایش کانادا به تعامل با آسیا (و نهایتاً سیاست چرخش به شرق)^۱ کمک زیادی کرد (Pearson, 1951).

برخی نیز این انتظار را دارند که کانادا با حضور گسترده خود در جنگ‌های متحدینش و حضور فعال‌تر در صحنه بین‌المللی، به متحد اصلی بریتانیا در کشورهای مشترک‌المنافع تبدیل شود (Wylie, 2005). برخی دیگر مانند هیگلاند نیز سخن از مثلث بریتانیا، آمریکا و کانادا زده‌اند. او پایه سیاست کلان کانادا را حفظ این رابطه و پررنگ کردن نقش خود در این بین می‌داند. البته او بیان کرده است که بریتانیا با اتحادیه اروپا جایگزین شده است چرا که بریتانیا را در قالب اروپا تعریف می‌کنند (Haglund, 2000). سیاست خارجی کانادا به شدت تابع قدرت برتر منطقه یعنی آمریکا بود. این تبعیت پس از اتفاقات ۱۱ سپتامبر برای کانادا دردسرساز شد. آمریکا در این دوره هدفی نهایی نداشت و "جنگ علیه تروریسم" اوضاع را مغشوش‌تر کرد. استراتژی کلی کانادا در گذشته و به‌عنوان مثال در دوره نخست‌وزیری لورنت پیرسون (۱۹۶۸-۱۹۶۳)، شامل استراتژی مهار بود و برخی بر این باورند که کانادا برای بهبود جایگاه خود در جهان، باید مجدداً به همان سیاست که دربرگیرنده اصولی چون آزادی، حکومت قانون و ارزش‌های انسانی نیز بود، بازگردد (Pratt, 2008). این تفکر که کانادا تابع آمریکا است، تفکری است که در پنتاگون نیز حاکم است و برخی معتقدند کانادا باید حداقل در مسائل مرتبط با دفاع، خود را از آمریکا تا حدی جدا کند (McKercher, 2012). تاریخ کانادا نشان داده است که ایفای نقش به‌عنوان قدرتی متوسط^۲، آن چیزی است که مردم می‌خواهند. این نقش در دوره دیفن بیکر (۱۹۶۳-۱۹۵۷) وجود داشت و در دوره کرتین (۲۰۰۳-۱۹۹۳) نیز دوباره احیا شد (Ravenhill, 1998). باین‌وجود همکاری با سازمان‌ها و نظام‌های بین‌المللی همواره از اولویت‌های سیاست خارجی کانادا بوده است. کانادا همواره در تلاش بوده است تا ساختارهای خود را با ساختارهای نظام بین‌الملل وفق دهد (Thompson, 2000). آنچه در این بخش درنهایت باید ذکر شود این است که دولت‌ها و به‌ویژه کانادا با تأکید بر هدف‌ها و نیت‌های خیرخواهانه^۳ و بشردوستانه برای سیاست خارجی خود و نشان دادن تعهد به هدف‌های ایده

^۱ دیدگاه نگارنده مقاله در داخل پرانتز اضافه شده است.

^۲ Middle Power

^۳ این مطلب نگاه نویسندگان نبوده و اعتقاد آقای دوپل است.

آیستی، به دنبال کسب منفعت بیشتر برای خود هستند (Dobell, 1972). ایفای نقش به‌عنوان قدرت متوسط و چندجانبه‌گرایی نیز در همین راستا است. هرچند دولت هارپر با افزایش دامنه فعالیت‌ها و توان نظامی کانادا، به دنبال خروج از این قدرت متوسط بودن است.

فرد

در این بخش از ویژگی‌های فردی نخست‌وزیر کانادا، آقای هارپر صحبت خواهد شد. به عبارت بهتر، آنچه در این بخش با آن روبرو هستیم، نوعی تحلیل در سطح فرد از انواع تحلیل موجود در سیاست خارجی است. خصوصیات فردی تصمیم‌گیران یعنی مهارت، شخصیت، باور و استعدادها، روانی تعیین‌کننده نوع شخصیت و رفتار را می‌توان به عنوان اولین منبع شکل دهنده سیاست خارجی کشورها تلقی نمود. (Rosenau et al., 1972). در ساختار دولت کانادا این‌گونه است که نخست‌وزیر قدرت زیادی را داراست. نخست‌وزیر، این قدرت را دارد که سیاست خارجی را به سمت سیاست خارجی حافظ صلح و یا تهاجمی و تنش‌زا پیش ببرد (Jones, 2014). علاقه‌های شخصی، جاه‌طلبی‌ها، انرژی و توانایی‌های نخست‌وزیر و وزرای امور خارجه، (Ravenhill, 1998) گرایش به خود و دیگران، الگوهای رفتاری و نگرش‌های سیاسی مسیر اصلی برخورد در عرصه جهانی در کانادا را شکل می‌دهند. در کانادا دولتی که اکثریت است در صورت نیاز، قدرت زیادی را می‌تواند اعمال کند و طبیعتاً رهبر آن حزب نیز، بیشترین قدرت را خواهد داشت. هرچند اگر او بیش از حد غیرعقلانه رفتار کند، نماینده ملکه می‌تواند او را کنترل کند (Samuels & Shugart, 2010).

علاوه بر ویژگی‌های ساختاری، ویژگی‌ها و خصوصیات فردی نخست‌وزیر نیز حائز اهمیت هستند. هارپر که با شعار "رهبری اثبات شده برای کانادایی قوی" و "ایستادن برای کانادا" وارد رقابت‌های انتخاباتی شد، دانش آموخته اقتصاد بود که این خود در انتخاب مسیر سیاست خارجی بسیار مؤثر بود. شاید به همین دلیل است که او اقتصاد را در اولویت سیاست خارجی‌اش قرار داده است. علاقه او به اقتصاد به همراه جاه‌طلبی‌اش، او را به این سمت واداشت که با الگوگیری از افرادی چون تاچر و ریگان و موفقیت آن‌ها در ایجاد مکتب‌های تاچریسم و ریگانیسم، به دنبال چنین موضوعی در باب اقتصاد با عنوان هارپریسم باشد. او اعتقاد داشت پس از انقلاب‌های ریگان و تاچر، "هم سوسیالیست‌ها و هم لیبرال‌ها خواستار بودجه‌ای متوازن، ارجحیت بازار، عقب‌گرد رفاه، تجارت آزاد و برخی خصوصی‌سازی هستند." و لذا او

¹ Proven leadership for a strong Canada

² Stand Up for Canada

خصوصی‌سازی را نسخه‌ای نهایی جهت پیشرفت کانادا می‌دید. این امری بود که به‌وضوح در سیاست‌های عملی او نیز قابل مشاهده بود. او حتی به مسائل محیط زیست هم صرفاً در صورت هم‌راستایی آن‌ها با منافع اقتصادی توجه می‌کرد (Gutstein, 2014, pp. 10-15). باین حال، علیرغم اینکه او خود تحصیل کرده و دانشگاهی بود و دارای بهره‌هوشی بالایی بود، اما به‌هیچ‌وجه به این محافل اعتماد نداشت و آن‌هایی که مخالف او بودند را نیز، به‌شدت سرکوب کرد (Martin, 2012).

هارپر به‌شدت تحت تأثیر ایدئولوژی‌اش بود. علاقه او به سرمایه‌داران و به‌ویژه یهودیان تصمیم‌گیری‌های او را تحت تأثیر قرار داده بود. حزب او نیز مدت‌هاست به سمت یهودیان گرویده است و توانسته درصد رأی بالایی از آنان را به خود اختصاص دهد. او در سالگرد هولوکاست، از وظایف خود و کانادا را مبارزه با ضد یهود و زنده نگه‌داشتن یاد هولوکاست بیان کرد (Prime minister of Canada, 2015). از جمله اقدامات دولت هارپر قطع هرگونه روابط اقتصادی و دیپلماتیک با فلسطینی‌ها و دادن حق دفاع از خود^۱ به اسرائیل بود. هارپر همچنین در مراسم یادبود یکی از تجار یهودی نیز حضور یافت و پیرامون خدمات او به بشریت سخنرانی کرد (Prime minister of Canada, 2015). سایر صحبت‌ها و اقدامات او هم حاکی از حمایت تمام‌عیار او از اسرائیل و یهودیان است. به‌عنوان مثال او در آخرین روزهای سال ۲۰۱۴ و در میان یهودیان گفت "شکر خدا که ما اسرائیل را در آن منطقه تاریک در جهان داریم". او همچنین افزود که از کودکی پدرش به او آموخته که سال نو را با یاد برداران یهودیش آغاز کند^۲ (Arnold, 2014). همچنین در خبرنامه‌ای که متعلق به خانواده تسکی است، آن‌ها به اصالت خود اشاره می‌کنند و خود را خانواده‌ای یهودی بیان می‌کنند. خانواده تسکی، خانواده همسر هارپر است. این خانواده که رسماً از استیفن هارپر و همسرش لورین هارپر^۳ به‌عنوان اعضای خود نام می‌برد، خود را یهودی می‌نامد (Teskey, 2006). این سیاست تبعیت و حمایت از اسرائیل هارپر تا جایی پیش رفت که کلیه سیاست‌های خاورمیانه‌ای تحت تأثیر لابی صهیونیست قرار گرفته بود و هرگونه مخالفت، انتقاد و یا تحریم اسرائیل و صهیونیست‌ها را برابر با ضدسامی‌گری^۴ قلمداد می‌کرد (Schönwälder, 2014; Barry, 2010).

^۱ Self Defense

^۲ لینک این خبر از کلیه رسانه‌ها حذف شده است و هم‌اکنون قابل دسترسی نیست.

^۳Laureen Teskey

^۴ Anti-Semitism

او که عضو حزب محافظه‌کار است، علاوه بر اولویت‌های حزبی، ایدئولوژی شخصی خود را داشت که او را بسیار به نومحافظه‌کاران آمریکا خصوصاً جورج بوش، نزدیک می‌کرد. به عنوان مثال از جمله اولویت‌های محافظه‌کاران کانادا می‌توان به وجود نیروی نظامی به عنوان سرمنشأ غرور کانادا، تقویت سیاست خارجی کانادا تقویت بر اساس افتخار و حس میهن پرستی و توجه به سازمان‌های چندجانبه تا جایی که منافع کانادا را تأمین می‌کنند و نهایتاً تجارت، اشاره کرد (Ibbitson, 2014). او همچنین مانند جورج بوش، گرایش زیادی به جنبش راست مسیحی و همچنین اندیشه‌های لئواشتراسی داشت. از تأثیراتی که آموزه‌های راست مسیحی بر استراتژی کلان هارپر داشت می‌توان به "مبارزه قهرآمیز با تروریسم، گسترش اجبارآمیز دموکراسی، عدم پایبندی به الزامات سازمان‌ها و معاهدات بین‌المللی و پیش‌دستی" (Jamshidi, 2015) اشاره کرد که اندیشه‌های اندیشمند صهیونیست، اشتراک نیز مکمل آن است. بحث تأثیرات اندیشه این متفکر یهودی آمریکایی، پس از انتخاب جورج بوش در استراتژی‌های نومحافظه‌کاران مطرح گشت و به تبع آن اتخاذ سیاست‌های تهاجمی در اولویت سیاست خارجی آمریکا قرار گرفت. حمله آمریکا به عراق و افغانستان را می‌توان در زمره این تأثیرات دانست. هارپر نیز، علاوه بر اینکه تحت تأثیر اندیشه‌های نومحافظه‌کاران آمریکا بود، پیشتر از طریق مکتب کالگاری^۱ که حامی رفع هرگونه اختلاف و تفاوتی میان رفتار آمریکا و کانادا است، با اشتراک آشنا شده بود. گویا هارپر در دوره فوق‌لیسانس، تحت تأثیر این مکتب قرار گرفته است (Staring, 2015). به عنوان مثال، بی‌اعتمادی و عدم تعهد هارپر به سازمان ملل و مخالفت او با اندیشه‌های لیبرالی این سازمان، نیز کاملاً گواه تبعیت از همین اندیشه است. بنا به نظر اشتراک، لیبرالیسم پس از جنگ، دارای ضعف درونی و همچنین ضعف در برابر آرمان‌گرایی (رسیدن به صلح و سازش) است و لذا او این مدینه فاضله سازمان ملل را خطرناک، این امید صلح را منسوخ و عضویت در این مشارکت‌های صلح‌جویانه را ریسکی بزرگ دانسته است (Strauss, 1964). لذا هارپر سکوت و صرف قطعنامه‌های شورای امنیت^۲ را قبول نداشت و به دنبال راهکاری عملی و حتی جنگ، اما بر اساس اصول اخلاقی خاص این اندیشه بود.

با توجه به مسائل ذکر شده، هارپر علاقه زیادی به ارسال نیرو به مناطق مختلف جهان و حضور در درگیری‌ها نه به عنوان حافظ صلح و بلکه به عنوان یکی از طرفین درگیر دارد. او در صحبت‌های خود با

^۱ Calgary School

^۲ این امر خصوصاً پس از ناتوانی در کسب رأی برای عضویت در شورای امنیت توسط هارپر، تشدید شد.

مرکل در کانادا نیز، بر اهمیت سرکوب پوتین و حل مسئله بحران کریمه تأکید کرد. هرچند او بر گسترش روابط اقتصادی نیز بسیار تأکید داشت (Prime Minister of Canada, 2015). این مسئله می‌تواند از جهت دیگری نیز حائز اهمیت باشد و آن علاقه کانادا به افزایش روابط خود و اتخاذ تصمیم چندجانبه‌گرایی ولی با اختصاص حقی کمتر برای آمریکا، باشد که خود به معنی تلاش کانادا جهت خروج از قدرت متوسط به مرحله‌ای بالاتر است. به‌طور کلی، هارپر پارادایم سیاست خارجی کانادا را که بیشتر حامی حفظ صلح بود، در سیاست خارجی کانادا تغییر داده و به جنگ‌افروزی گرایش یافت (Smith, 2009).

بحث و نتیجه‌گیری

سیاست خارجی کانادا در طول تاریخ شاهد فراز و نشیب‌های متعددی بوده است، به‌طوری‌که علاوه بر تأثیر بر سطح روابط با کشورهای دیگر، در برخی از موقعیت‌ها شاهد حضور نیروهای نظامی کانادا به عنوان نیروهای مداخله‌گر بوده‌ایم و در برهه‌هایی دیگر به عنوان نیروهای حافظ صلح. این پژوهش به دنبال یافتن علت این چرخش و تغییر سیاست در سیاست خارجی کانادا بود. لذا در این پژوهش به بررسی عوامل تأثیرگذار در روند شکل‌گیری سیاست خارجی کانادا به عنوان یک کشور پیشرفته در دوره هارپر، از سال ۲۰۰۶ تاکنون، با استفاده از پیش‌نظریه روزنا پرداختیم. در ساختار کانادا، از آنجا که بیشترین قدرت را در ساختار سیاسی این کشور نخست‌وزیر دارد، لذا آنچه بیشترین نقش را دارد، "فرد" و در واقع نخست‌وزیر کانادا است و پس از آن و به علت حادثه ۱۱ سپتامبر و حضور یک قدرت برتر جهانی در همسایگی کانادا و به تبع پیروی از آن در مسائل امنیتی، نظام بین‌الملل در جایگاه دوم به لحاظ اهمیت قرار می‌گیرد. به عبارت دیگر، به علت قدرت بیش از حد نخست‌وزیر، دیدگاه فلسفی و ایدئولوژیکی او نقش بسیار پررنگی در اتخاذ موضع نسبت به سیاست خارجی بازی می‌کند. دیدگاه نومحافظه‌کاری و لئواستراسی هارپر و تبعیت شخص او از بوش نیز از جمله مواردی هستند که باعث اتخاذ برخی مواضع مهاجمی و افزایش نظامی‌گری کانادا و همچنین بدبینی او نسبت به سازمان‌های بین‌المللی گردید. اما آنچه این حضور نظامی در سطح جهان و رفتار تهاجمی کانادا را تشدید می‌کرد، تأثیر رویکرد آمریکا به تبع حادثه ۱۱ سپتامبر بود که بر سطح نظام بین‌الملل و خصوصاً بر رویکرد سیاست خارجی کانادا تأثیر بسیار زیادی گذاشت. طبیعتاً کمترین عامل را هم می‌توان برای عوامل "نقش" و "جامعه" به دلیل ثبات نسبی آن‌ها با توجه به ساختار کانادا و در دوره‌های متوالی، قائل شد. علاوه بر این، در عامل "حکومت" نیز، باز هم تصمیم‌گیر نهایی و قدرتمندترین جایگاه، متعلق به نخست‌وزیر است و لذا مجدداً به عنصر "فرد" باید توجه شود. هرچند مجموعه عوامل در تعامل با یکدیگر هستند که نتیجه را مشخص می‌کنند، اما به‌طور قطع این شخص نخست‌وزیر است که سیاست خارجی را شکل می‌دهد. پس از عامل "فرد"، عامل "نظام

بین‌المللی "بیشترین تأثیر را داشته‌اند. در روند اتخاذ شده توسط نخست‌وزیر سابق کانادا، یعنی هارپر، مشاهده شد که کانادا تغییر نقش داشته است و دیگر حافظ صلح نیست. کانادا اگرچه در سیاست‌های کلان خود چون گذشته تابع همسایه ابرقدرت خود است، اما در برخی سیاست‌ها و موضع‌گیری‌ها از جمله بحث امنیت اسرائیل، بحران کریمه، ایران و خاورمیانه تصمیماتی تهاجمی که در تاریخ کانادا بی‌سابقه بوده است را اتخاذ می‌کند. لذا به عبارت بهتر، مهم‌ترین عامل در شکل‌دهی به سیاست خارجی کانادا در این دوره، ایدئولوژی شخصی نخست‌وزیر اسبق کانادا، آقای هارپر بوده است.

References

- Ackleson, J. (2005) Constructing Security on the U. S. Mexico Border, *Political Geography*, 24. 165-184.
- Albo, G. (2013). *Challenging Harper's Imperialist Agend*. Socialist Project: <http://www.socialistproject.ca/bullet/899.php/> Socialist Project • E-Bulletin No. 899.
- Arnold, J. (2014). *Harper lights menorah in Montreal*, The Canadian Jewish News.
- Barry, D. (2010). Canada and The Middle East Today: Electoral Politics and Foreign Policy, *Arab Studies Quarterly*, 32(4), 192-217.
- Bastarache, M. (2000). *Department of Justice, Bijuralism And Harmonization: Genesis*: <http://www.justice.gc.ca/eng/rp-pr/csj-sjc/harmonization/hfl-hlf/b1-f1/bf1g.html>.
- Canadian Council of Chief Executive. (2014). *Canada - China relations: Keeping up the momentum*, McKinsey & Company.
- Carlsnaes, W. (1987). *Ideology and Foreign Policy: Problems of Comparative Conceptualization*, Oxford: Basil Blackwell.
- Chretien, J. (1999). *Canadian foreign policy, Basic Human Rights*, Winnipeg: luncheon od the club of Winnipeg.
- Clarkson, S. (2008). *Does North America Exist?: Governing the Continent After NAFTA and 9/11*, Toronto: University of Toronto Press, Scholarly Publishing Division.
- Dobell, P. (1972). *Canada's Search for New Rules. Foreign Policy in The Trudeau era*, London: Oxford University Press, for the Royal Institute of International Affairs.
- Domansky, K.; Jensen, R., & Bryson, R. (2012). Canada and the Libya Coalition, *Journal of Military and Strategic Studies*, 14(3 & 4), 1-29.

- Ek, C., & Fergusson, I. F. (2014). *Canada-U.S. Relations*, Congressional Research Service.
- Flynn, S. (2003). *Transforming Border Management in the post september 11 World*, New York: Campbell Public Affairs Institute.
- Gabriel, D. (2010). *Strengthening NAFTA Ties and the Push Towards a Common Security Front*, Retrieved from Global Research: <http://www.globalresearch.ca/strengthening-nafta-ties-and-the-push-towards-a-common-security-front/19654>.
- Gotlieb, A. (2013). *The United States in Canadian Foreign Policy*, Government of Canada: <http://www.international.gc.ca/odskelton/gotlieb.aspx?lang=eng>.
- Government of Canada. (2005). *Canada's International Policy Statement: a Role of Pride and Influence in the World-Defence*, Government of Canada-Department of National Defence.
- Government of Canada (2014). Working with our North American Partners in Defence: <http://news.gc.ca/web/article-en.do?nid=842249>.
- Graham, A., & Halperin, M. (1972). Bureaucratic Politics: a Paradigm and some, *World Politics*, 24, 40-79.
- Gutstein, D. (2014). *Harperism: How Stephen Harper and His Think Tank Colleagues have Transformed Canada*, Toronto: Lorimer.
- Haglund, D. G. (2000). *The North Atlantic Triangle Revisited: Canadian Grand Strategy at Century's End*, Toronto: Irwin Publishing.
- Hall, R. D. (2014). *U.S.-Canadian relations*, Encyclopedia of Britannica: <http://www.britannica.com/EBchecked/topic/91513/Canada/43019/US-Canadian-relations>
- Hussain, I. (2010). *The Impacts of NAFTA on North America: Challenges outside the Box*. Palgrave Macmillan.
- Hynek, N. *Canada as a middle power: conceptual limits and promises*, Klauzúrna práca. 2005.
- Ibbitson, J. (2014). *The Big Break: The Conservative Transformation of Canada's Foreign Policy*, Waterloo: Centre for International Governance Innovation.
- Islami, M (2016). Canada in the Struggle of Compression and Expansion of Foreign Policy, *Journal of Foreign Affairs*, 8(2), 87-113. (in Persian)
- Jamshidi, M (2015). *Christian Right Movement and US Foreign Policy*, Strategic Studies Center, Tehran. (in Persian)
- Jones, M. (2014). After Kandahar: Canadian Theatre's Engagement with the War in Afghanistan, *Canadian Theatre review*, 157, 26-29. doi: 10.3138/ctr.157.006.

- Kelly, B. (2011). *Changes to the Canadian Foreign Policy Agenda: From Liberal Internationalist to Neo-Realist*, University of Alberta.
- Keyvan Hosseini, A., & Zarei, M. (2013). September 11 and turning “Iran’s threat” into an existential threat to Israel and its defending lobby, *Iranian Research Letter of International Politics*, 1(1), 115-136. (in Persian)
- Kirkeya, C., & Ostroyb, N. (2010). Why is Canada in Afghanistan? Explaining Canada’s Military Commitment, *American Review of Canadian Studies*, 40, 200-213.
- Llody, J. (1982). *Explaining Foreign Policy*. Englewood Cliffs: Prentice-Hall.
- Mace, G. (2008). *Regionalism and the State: NAFTA and Foreign Policy Convergence*. Ashgate Pub Co.
- Mansoori Moghadam, J., & Esmaeili, A. (2011). An Analysis of the Foreign Policy of the Islamic Republic of Iran during the Presidency of Mahmoud Ahmadinejad according to James Rosenau’s Continuity Model, *Journal of Policy*, 41(1), 283-300. (in Persian)
- Marcus, G. (2003). *Mutual interest will reunite old allies*, The Globe and Mail.
- Marleku, A. (2013). Small States Foreign Policy: The Case of Kosovo, *Mediterranean Journal of Social Sciences*, 4(2), 287-300.
- Martin, L. (2012). *Brains aren’t everything, but these PMs had them*. Globe and Mail: <http://www.theglobeandmail.com/globe-debate/brains-arent-everything-but-these-pms-had-them/article5932903/>.
- McKercher, A. (2012). Principles and Partnership: Merchant, Heeney, and the Craft of Canada- US Relation, *American Review of Canadian Studies*, 42, 67-83.
- Morgenthau, H. J. (1948). *Politics Among Nations: The Struggle for Power and Peace*, New York: Knopf.
- Morgenthau, H., & Thompson, K., & Clinton, D. (2005). *Politics among Nations*, McGrawHill.
- Paquin, J. (2009). Canadian Foreign and Security Policy: Reaching a Balance Between Autonomy and North American Harmony in the Twenty-First Century, *Canadian Foreign Policy (CFP)*, 15(2), 99-108.
- Paquin, J., & James, P. (2014). *Game Changer: The Impact of 9/11 on North American Security*, UBC Press.
- Pearson, B. L. (1951). *The Development of Canadian Foreign Policy*, Foreign Affairs: <http://www.foreignaffairs.com/articles/70915/lester-b-pearson/the-development-of-canadian-foreign-policy>
- Peterson, J., & Treat, A. (2008). The Post-9/11 Global Framework for Cargo Security. *Journal of International Commerce and Economics* 30, 1-30

- Pratt, D. (2008). Canadian grand strategy and lessons learned, *Journal of Transatlantic Studies*, 6, 61-78.
- Prime Minister of Canada Stephen Harper*. (2015). PM announces additional support for economic stabilization and development in Ukraine - See more at: <http://pm.gc.ca/eng/news/2015/01/28/pm-announces-additional-support-economic-stabilization-and-development-ukraine>.
- Prime Minister of Canada*. (2015). PM to welcome German Chancellor Angela Merkel to Canada: <http://www.pm.gc.ca/eng/news/2015/02/02/pm-welcome-german-chancellor-angela-merkel-canada>.
- Prime minister of Canada*. (2015). Statement by the Prime Minister of Canada on the International Day of Commemoration to Honour the Victims of the Holocaust: <http://www.pm.gc.ca/eng/news/2015/01/27/statement-prime-minister-canada-international-day-commemoration-honour-victims>.
- Prime minister of Canada. (2015). Statement by the Prime Minister of Canada on the death of Joseph L. Rotman: <http://www.pm.gc.ca/eng/news/2015/01/27/statement-prime-minister-canada-death-joseph-l-rotman>.
- Public Report on The Terrorist Threat to Canada 2014*. (2014). Government of Canada. <https://www.publicsafety.gc.ca/cnt/rsrscs/pblctns/2014-pblc-rpr-trrrst-thrt/2014-pblc-rpr-trrrst-thrt-eng.pdf>.
- Public Safety Canada*. (2014). Public Report On The Terrorist Threat to Canada 2014.
- Ravenhill, J. (1998). Cycles of Middle Power Activism: Constraint and Choice in Australian and Canadian Foreign Policies, *Australian Journal of International Affairs*, 52, 309-327.
- Rosenau, J. (1971). *The Scientific Study of Foreign Policy*, New York: The Free Press.
- Rosenau, J. (2006). *The Study of World Politics: Theoretical and Methodological Challenge*, New York: Routledge.
- Rosenau, J. N.; Davis, V.; East, M. A.; Sprout, H., & Sprou, M. (1972). *The Analyses of International*, New York: The Free Press.
- Samiei Nezhad, A., & Norouz Nezhad, J. (2014). International Government-Nation building and political violence in Iraq, *Iranian Research Letter of International Politics*, 2(1), 95-121. (in Persian)
- Samuels, D., & Shugart, M. S. (2010). *Presidents, Parties, and Prime Ministers: How the Separation of Powers Affects Party Organization and Behavior*, Cambridge: Cambridge UP.

- Sani Abadi, E. (2012). Study of Foreign Policies of New Revolutionary Governments in Middle East and North Africa on the basis of "Continuity Model of James N. Rosenau", *Strategy Journal*, 21(62), 93-111. (in Persian)
- Savoie, D. (1999). *Governing from the Centre: The Concentration of Power in Canadian Politic*, Toronto: University of Toronto Press, Scholarly Publishing Division.
- Savoie, D. J. (2008). *Court Government and the Collapse of Accountability in Canada and the United Kingdom*, Toronto: University of Toronto Press.
- Schönwälder, G. (2014, June). *Principles and Prejudice: Foreign Policy Under the Harper Government*, Retrieved from www.cips-cepi.ca:www.cips-cepi.ca/publications/principles-and-prejudice-foreign-policy-under-the-harper-government/.
- Seyfzade, H (2005). *Fundamental Issues and Models of Decision - Making in Foreign Policy*, Tehran: Ministry of Foreign Affairs. (in Persian)
- Seyfzade, H (2009). *The Nature of Foreign Policy in the World of Interdependence Countries*, Tehran: Ghoomes. (in Persian)
- Smith, A. (2009). *The Roles and Responsibilities of Central Agencies*, Parliament of Canada: <http://www.parl.gc.ca/content/lop/researchpublications/prb0901-e.htm#a8>.
- Snyder, R.; Bruck, H., & Sapin, B. (1962). *Decision-Making an approach to the Study of International Politics*. New York: The Free Press of Glencoe.
- Staring, S. (2015). *Stephen Harper, Leo Strauss And The Politics Of Fear*. Ottawa: University of Ottawa.
- Strauss, L. (1964). *The City and Man*. Chicago: University of Chicago Press.
- Teskey. (2006). *Teskey Newsletter*. doi:1475-4614.
- Thompson, A. (2000). Canadian foreign policy and straddling stocks: sustainability in an interdependence world. *Policy Studies Journal*. 28, 219-235.
- U.S. Department of Defense. (2014). Joint Statement from the Second Meeting of North American Defense Ministers: <http://www.defense.gov/Releases/Release.aspx?ReleaseID=16664>
- Valdes, N. R. (2015). *Canada's Foreign Policy towards Cuba under the Harper Administration: Continuity or Change*. University of Saskatchewan.
- Whitaker, R. (2003). Keeping Up with the Neighbours: Canadian Responses to 9/11 in Historical and Comparative Perspective. *Osgoode Hall Law Journal*, 41, 241-265.

- Wylie, L. (2009). Valuing Reputation and Prestige: Canadian Foreign Policy and the International Criminal Court. *American Review of Canadian Studies*, 39, 112-130.
- Wylie, N. (2005). Prisoner of War Relief and Humanitarianism In Canadian External Policy During the Second World War. *Journal of Transatlantic Studies*, 16(4), 239-258.